

تعریف انسان چیست؟ آیا بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت ضروری است؟

چرا بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت لازم است، آیا تعریف ما از این واژگان درست است؟

اگر ما به دنبال تعریف کامل و جامع یک پدیده هستیم، باید تمام ابعاد و ویژگی‌های آن را در نظر بگیریم و بر اساس همه آن‌ها یک تعریف ارائه بدهیم. در نظر نگرفتن ابعاد اصلی یک پدیده منجر به تعریف غلط از آن می‌شود که پیامدهای مختلفی هم خواهد داشت و به همین دلیل است که بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت از اهمیت فراوانی برخوردار است.

انسان یکی از مواردی است که تعریف‌های زیادی درباره او وجود دارد. اگر این کلمه را در اینترنت جستجو کنیم در کسری از ثانیه میلیون‌ها نتیجه نمایش داده می‌شود. بر اساس این تعریف‌ها که هر کدام به صورت کلی یا جزئی به بُعدی از ابعاد وجودی ما پرداخته یا درباره قشر خاصی هستند، مکاتب فکری مختلفی هم به وجود آمده‌اند، اما چه قدر این نتایج و تعاریف درست و دقیق هستند؟

چرا بعد از گذشتن هزاران سال از عمر بشر بر روی زمین هنوز یک تعریف واحد درباره وجود ما ارائه نشده است؟ مگر پیچیدگی وجود ما چه قدر است که نمی‌توانیم آن را کامل کشف کنیم و به یک تعریف مشترک درباره خود برسیم؟ چرا هر کدام از تعاریف ارائه شده فقط قابل تعمیم به گروه یا افراد خاصی هستند و استثناءهای زیادی درباره آن‌ها وجود دارد؟ چه قدر شناخت ابعاد وجودی انسان بر میزان درست و حقیقی بودن این تعریف‌ها اثر دارد؟

آیا تعریفی وجود دارد که قابل تعمیم به همه افراد از نژاد، فرهنگ، دین، زبان، جغرافیا و زمان‌های مختلف باشد؟ چرا بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت از اهمیتی ویژه برخوردار است و ارائه بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت چگونه بر زندگی ما اثر خواهد داشت؟

وجود انسان دارای پنج بُعد است. اگر بخواهیم به یک تعریف کامل درباره وجود خودمان برسیم، باید به هر بعد به میزان اهمیتی که بدهیم و بعد اصلی باید بیشترین نقش را در ارائه تعریف ما داشته باشد.

در این مقاله سعی داریم به مرور تعریف‌ها و دیدگاه‌های مختلف دربارهٔ انسان بپردازیم و بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت را در کنار بررسی مکاتب مختلف انجام دهیم. بگوییم چرا بسیاری از این تعاریف قابلیت استفاده برای همه را ندارند؛ همچنین تلاش می‌کنیم معیاری برای انتخاب یک تعریف و مکتب درست پیدا کرده و بر اساس آن بهترین و کامل‌ترین تعریف و مکتب را معرفی کنیم و خود را از سردرگمی هزاران تعریف دربارهٔ انسان نجات دهیم.

تعریف‌های موجود دربارهٔ انسان

زمان زیادی از شروع تحقیقات دانشمندان بر روی پدیده‌ای به نام انسان می‌گذرد. آن‌ها بشر را از جنبه‌های مختلف مورد مطالعه قرار داده‌اند. نتیجهٔ مطالعات فراوان و سال‌ها تلاش ایجاد مکاتب فکری و شاخه‌های علمی مختلف است که برخی از این شاخه‌ها عبارتند از: انسان‌شناسی تجربی، عرفانی، فلسفی، فرهنگی و دینی!

در هرکدام از این رشته‌ها و مکتب‌ها تعریف خاصی از انسان ارائه شده است که می‌توان گفت قدم اول در بازتعریف انسانا بررسی دقیق همین تعاریف ارائه شده است. به احتمال زیاد وقتی دربارهٔ این کلمه تحقیق می‌کنیم، تعریف‌های زیر را در کتاب‌ها، مقاله‌ها و سایت‌های مختلف می‌بینیم:

- انسان، حیوان ناطق است.
- انسان، گرگ انسان است.
- انسان، حیوانی ابزارساز است.
- انسان موجودی تمدن‌ساز است.
- انسان، حیوانی تکامل‌یافته است.
- انسان موجودی راست‌قامت و ناخن‌پهن است.

● انسان، حیّ متألّه و دارای بینش و گرایش‌های الهی است.

با نگاهی به تعریف‌های بالا به راحتی می‌توانیم بفهمیم کسانی که این تعاریف را ارائه داده‌اند، چه دیدگاهی نسبت به بشر داشته‌اند و چرا بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت ضروری به نظر می‌رسد. اگر بپذیریم که انسان یک حیوان ناطق است و مرز جدایی‌اش با حیوانات فقط توان سخنوری و گویایی اوست، آیا افرادی که نمی‌توانند صحبت کنند و لال هستند در دستۀ انسان‌ها قرار نمی‌گیرند؟ با این ملاک چه تفاوتی بین میزان انسانیت یک فرد شرور و فردی درستکار که هر دو قدرت سخن گفتن دارند، وجود دارد؟ آیا ما افرادی که گرگ‌صفت هستند و برای رسیدن به منافع‌شان دیگران را می‌درند، انسان می‌دانیم؟ اگر جواب این سؤال منفی است، پس آن تعریفی که انسان را گرگ انسان است می‌داند چه معنایی دارد؟ همه سؤال و جواب‌های بالا ما را قانع می‌کند که برای معرفی درست انسان باید به بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت نیازمندیم. یک تعریف کامل و قابل تعمیم به همه برسیم؛ چون برای بیشتر تعاریفی که تاکنون ارائه شده‌اند، مثال‌های نقض زیادی وجود دارد و قابل استفاده درباره همه افراد و جوامع نیستند.

ضرورت انتخاب مکتب درست برای شناخت انسان

در درس‌های گذشته به [ضرورت خودشناسی در زندگی](#) اشاره کردیم. این مسئله خیلی مهم است که ما وجود خود را چگونه معنا کنیم و بشناسیم؛ چون این شناخت، زمینه‌ساز علوم دیگر است و در تعیین سبک زندگی ما و حتی تنظیم قوانینی که جوامع بر اساس آن‌ها اداره می‌شوند، نقش دارد. وقتی از شناخت خود حرف می‌زنیم یعنی باید استعدادها، توانایی‌ها و کمال خود و همچنین راه‌های رسیدن به این کمال را بشناسیم؛ اما راه رسیدن به این شناخت چیست؟ معمولاً برای کسب اطلاع درباره یک موضوع یا باید خودمان در آن زمینه تحقیق کنیم یا به تحقیقات دیگران مراجعه و اطمینان کرده و بر اساس آن‌ها کار خود را پیش ببریم. درباره موضوع مورد بحث یعنی بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت هم همین‌طور است، وقتی ما حالت دوم یعنی رجوع به تحقیقات دیگران را انتخاب می‌کنیم، تعداد زیادی شاخه و عنوان برای

مطالعه وجود دارد و از دل این مطالعه‌ها، مکتب‌های مختلفی هم به وجود آمده‌اند، به طوری که می‌توان گفت: «هر صاحب مکتبی که مکتبی برای بشریت آورده است، نظریه‌ای درباره کمال انسان و انسان کامل دارد»¹. اما کدام تعریف درست، قابل اعتماد، جامع و کامل است؟

مکاتب و علوم موجود را می‌توانیم به دو دسته تقسیم کنیم؛ یک گروه بر اساس مادیات و طبیعت‌گرایی مطالعه خود را انجام می‌دهند که انسان‌شناسی تجربی یکی از نمونه‌های آن است؛ دسته دیگر در تحقیق خود معنویت و بُعد فرامادی را در نظر می‌گیرند، که برای مثال می‌توانیم به انسان‌شناسی عرفانی و دینی اشاره کنیم.

پیش از این به تفکیک درباره روش‌های مختلف انسان‌شناسی، آسیب‌ها و فایده‌های آن‌ها صحبت کرده‌ایم. یکی از آسیب‌های مکاتب مادی این است که گمان می‌کنند، انسان را فقط می‌توان از راه عقل و علم شناخت، که نتیجه چنین شناختی، شناخت شبحی از انسان است²؛ چون عقل و علم محدودیت‌هایی دارند و فقط می‌توانند به صورت جزئی و در حد ابعاد جسمانی و ظاهری بشر به شناخت برسند.

اگر یک جامعه به افراد خود فقط نگاه جسمانی و مادی داشته باشد، تمام برنامه‌ریزی‌ها را هم برای رشد و تقویت همین بُعدشان انجام می‌دهد، اما آیا ما فقط دارای جسم هستیم یا چیزی فراتر از جسم هم وجود دارد؟ دانشمندی که فقط برای بُعد جسمی اعتبار قائلند و نگاهی زیست‌شناسانه به آدمیزاد دارند، روح را هم مسأله‌ای مادی می‌بینند؛ در تعریف آن‌ها منظور از روح یا روان همان مغز، نخاع و سلسله اعصاب است، اما آیا انسانیت چیزی است که بتوانیم از جنبه زیستی و با بررسی ویژگی‌های بیولوژیک آن را تعریف کنیم؟ اصلاً ما برای رسیدن به یک تعریف جامع از خود باید کدام بُعد از ابعاد پنج‌گانه وجودمان را بررسی کنیم؟

¹ مطهری، مرتضی، انسان کامل، ج 1، ص 120

² خمینی، روح الله، صحیفه امام، ج 8، ص 434

کدام کمالات انسان‌ساز هستند؟

ما دارای ابعاد وجودی مختلف با ویژگی‌ها و کمالات متفاوت هستیم. قبلاً به معرفی پنج بُعد جمادی، گیاهی، حیوانی، عقلی و فوق عقلی و کمالات ویژه آن‌ها پرداخته‌ایم؛ گفتیم هیچ‌کدام از چهار بُعد پایینی و کمال آن‌ها باعث نمی‌شود، ما انسان نامیده شویم. ما تا زمانی که عاشق کمال‌های جمادی، نباتی، حیوانی و عقلی هستیم، انسان نخواهیم بود؛ یعنی چهره انسانی داریم، ولی باطن انسانی که به خاطر آن خلق شده‌ایم را به دست نیاورده‌ایم. همه این‌ها کمال بوده و ارزش دارند، اما کمال انسانی نیستند و فقط مقدمه‌ای برای کسب کمالات انسانی هستند.

از نشانه‌های کمال، توازن و تعادل در ابعاد وجودی است. ما به هر بُعد از وجودمان باید به اندازه میزان اهمیتش بپردازیم و اگر بخشی بیشتر و بخشی کمتر رشد کند، موجودی ناهماهنگ و نامتوازن خواهیم بود؛ البته این نکته را فراموش نمی‌کنیم که تعادل به معنای تساوی نیست! برای درک عدم توازن هم می‌توانید کودکی را تصور کنید، که یک یا چند عضو از اعضای بدنش بیشتر از عضوهای دیگر رشد کرده و هیبتی زشت و نامتناسب را به وجود آورده‌اند.

در تعریف‌های متفاوتی که مکاتب انسان‌شناسی از انسان ارائه داده‌اند، بسته به مبنای فکری و تحقیقی آن مکتب، یک بُعد از ابعاد وجودی انسان پررنگ‌تر شده و رسیدن به کمال ویژه آن ارزش تلقی می‌شود؛ به عنوان مثال در انسان‌شناسی تجربی آنچه بیش از همه درباره انسان اهمیت دارد، توجه به ابعاد قابل مشاهده و آزمایش اوست. توجه به این ابعاد باعث می‌شود نیت، احساسات، ایمان و سایر موارد غیرقابل لمس وجود ما مورد توجه قرار نگیرند. این عدم توجه بر شناخت و تعریفی که در نهایت از انسان توسط این مکتب ارائه می‌شود، اثر می‌گذارد.

کانت به عنوان یکی از انسان‌شناس‌های تجربی می‌گوید: «آگاهی و حواس باید به ما بگویند که انسان کیست»؛ بر اساس چنین تعریفی که در آن جسم و حواس ظاهری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، آیا سهمی برای نفس هم در نظر گرفته می‌شود؟ حد آگاهی و میزان دقت حواس باید چقدر باشد، که بتوانیم بگوییم تعریف ارائه شده درست است؟ آیا همه حواس و آگاهی‌ها یکسانند؟ تعریفی که بر این اساس ارائه می‌شود، قابل تعمیم به همه افراد نیست، پس کامل هم نخواهد بود.

در مورد تعریف انسان از دیدگاه فلسفی و عرفانی هم چنین مواردی مطرح است. ابزارهای مورد استفاده در فلسفه، عقل و در مواردی دستاوردهای تجربی است و این به معنای نادیده گرفتن ویژگی‌های فراطبیعی و غیرمادی انسان است. در مورد تفکر عرفانی هم قبلاً گفتیم که قابل تجویز برای کل نیست، مسلکی فردی است و نمی‌تواند تمام یک جامعه را در بر بگیرد. بررسی این مکاتب و تعریف‌ها نشان می‌دهد، که چون آن‌ها در مطالعات خود همه ابعاد وجودی انسان را در نظر نمی‌گیرند، نمی‌توانند تعریف جامع و کاملی ارائه دهند و تعریف‌های آن‌ها فقط معرف بخشی از وجود چند بُعدی انسان است. ما به شدت به بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت نیاز داریم، تا خود را از آسیب‌های تعاریف ناقص و غلط نجات دهیم؛ چون حرکت کردن، تعیین سبک زندگی و تنظیم قوانین بر حسب این تعریف‌های ناتمام از ما انسان‌ها موجوداتی می‌سازد، که در بهترین حالت فقط به یک یا چند بُعد از وجودمان توجه می‌کنیم و آن را پرورش می‌دهیم؛ نتیجه نهایی ایجاد شده هم شبیه همان کودک با هیبت نامتوازی است که توصیف کردیم. در بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت انسان کامل انسانی است که همه ابعاد وجودی و ارزش‌ها از جمله عقل، عشق، محبت، عدالت، خدمت، عبادت و آزادی در او هماهنگ و در بالاترین حد رشد کرده باشند.

ویژگی بهترین مکتب برای شناخت انسان

نظریه‌ها و تعاریفی که در بسیاری از مکتب‌های فکری به ویژه مکاتب مادی درباره انسان ارائه شده‌اند، غیرمنسجم بوده و باهم ناسازگارند. برخی از تعریف‌ها انسان را در اوج عزت و برخی دیگر او را در حضيض ذلت قرار می‌دهند. یکی از مهم‌ترین دلایلی که مکاتب مادی نمی‌توانند، تعریف جامع و کاملی از انسان ارائه دهند، این است که اصلی‌ترین بُعد وجودی او یعنی فوق عقلش را در نظر نمی‌گیرند؛ ما فقط بر اساس این بخش است که نسبت به سایر موجودات منحصر به فرد هستیم و لیاقت واژه انسان را داریم؛ چون در هر کدام از ابعاد دیگر با بخشی از آفریده‌های خداوند مشترکیم و به آن‌ها شباهت داریم.

تعریف غلط از انسان فقط یک مسئله نظری نیست که آن را منحصر به چند کلمه و جمله در کتاب‌ها بدانیم. نتیجه تعریف غلط ایجاد گرفتاری برای بشر در زمینه اخلاق، خانواده، تربیت، ارتباط، ازدواج، اقتصاد، انتخاب شغل و فعالیت‌های بازرگانی و تجاری است و همین اهمیت است که بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت را ضروری می‌کند.

در این مقاله بیان کردیم که در زمینه انسان‌شناسی مکاتب مختلفی وجود دارند که همین تکرر آراء بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت را ضروری می‌کند؛ چون هرکدام از این مکاتب تعریف خاصی از انسان ارائه می‌دهند. برخی از آن‌ها انسان را تنها از بُعد مادی و با استفاده از ابزار حواس و تجربه تعریف می‌کنند، برخی عقل را دخالت می‌دهند و گروهی دیگر نظر آفریننده انسان را هم در بیان این تعریف لحاظ می‌کنند.

در ادامه به برخی از تعریف‌های معروف درباره انسان و ناقص و غیرقابل تعمیم بودن آن‌ها اشاره کردیم. ضرورت انتخاب مکتبی که بتواند، تعریف جامع و کاملی از انسان و آدمیت ارائه دهد را هم مطرح کردیم. گفتیم که برای رسیدن به بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت باید بدانیم انسان چه ابعادی دارد و کدام بُعد اصلی‌ترین بخش وجودش ماست. در انتها به این مورد اشاره کردیم که تعاریف غلط از انسان تبعات منفی زیادی دارد و بر اخلاق، ارتباطات، سبک زندگی و تمام فعالیت‌های افراد و جوامع اثر می‌گذارد.

شما چه تعاریفی درباره انسان خوانده یا شنیده‌اید؟ آیا با رجوع به درون خود می‌توانید این تعریف‌ها را بپذیرید یا وجود استثناء برای آن‌ها مانع از پذیرششان می‌شود؟ خوشحال می‌شویم پیرامون بازتعریف انسان و مفهوم آدمیت نظرات خود را با ما در میان بگذارید.